

راهبرد سیاسی تشکیل کشور مستقل خراسان

دکتر بصیر کامجو

نامه سرگشاده به:

– سازمان ملل متحد،

– اتحادیه اروپا،

– سازمان همکاری شانگهای،

– و به همه کشورها و سازمانهای آزادی پرور و صلحخواه جهان؛

با ادای ادب، بدینوسیله رسانیده می شود که "راهبرد سیاسی تشکیل کشور مستقل خراسان" و جدایی از افغانستان، در دسترس مردم این سرزمین قرار می گیرد. امیدواریم که این "راهبرد سیاسی" بتواند بنیاد همبستگی ملیت های باهم برادر را بوجود آورد و هم اساس تأمین صلح و امنیت میان شهروندان کشور مستقل خراسان را تأمین نماید.

بخش نخست – عامل تاریخی ضرورت تشکیل کشور مستقل خراسان؛

قابل تذکر است که نام قدیم کشور ما آریان یا ایران به حدود هزاره یکم پیش از میلادی باز می گردد و تا قرن پنجم میلادی به این نام مسما بوده است. که شامل تمام سرزمین های شاهنشاهی: مادها، هخامنشی ها، پارتها، کوشانی ها و ساسانی ها (اجداد تاجیکها، پارسها و گردها) (1) می شده است. همچنان جغرافیایی سیاسی سرزمین ایران شرقی اشاره به استانهای سمرقند و بخارا، کابل و بلخ، هرات، مرو و نیشابور (2) بوده است که بمدت یک هزار و پانصد سال از قرن پنجم تا اوایل قرن 20 میلادی رسماً ادامه داشت. (3) و تا زمان امیر عبدالرحمان افغان (1880 – 1901 میلادی) این سرزمین به نام خراسان مسما بود.

اما شاه امان الله و محمود طرزی وزیر خارجه اش در قرن بیستم به سال 1919 جهت تسجیل و قباله این سرزمین بنام اجدادی شان، اسم خراسان را بدون آرا و همه پرسی مردم، رسماً و جبراً به اسم افغانستان تغییر دادند و از آن زمان تاکنون قدرت و حاکمیت دولتی افغانها برای استقرار رژیم تک قومی افغانی، تحقق برنامه افغانیزه سازی نظام در لباس اسلام با شدت هرچه تمامتر در کشور پیش برده می شود.

بالینکه کمیت نفوس افغانها نزدیک به 26 در صد کل نفوس کشور (4) را تشکیل می دهد. اما نامگذاری سرزمین اجدادی ما از خراسان به افغانستان که به مفهوم کشور افغانها تعریف و تفسیر می گردد، که تنها مبین تثبیت هویت ملی افغانها می باشد و بس باقی ملیت های ساکن کشور: اعم از تاجیکها، هزاره ها و ازبیکها که همه فارسی زبان اند، زیاده از 74 در صد کل نفوس کشور را تشکیل می دهند. (5) فاقد هویت ملی گردیده و نمی توانند زیر نام افغان تثبیت هویت شوند. چون رویکرد نوشته ما را بگونه ایجاز بررسی اتفاقات حاکمیت سیاسی 275 ساله افغانها، در خراسان – افغانستان تشکیل می دهد. لازم می آید که نگرش کوتاه بر خاستگاه تاریخی افغانهای مقیم کشور ما داشته باشیم که این قوم از کجا برخاسته و به کشور ما بقسم مهاجر و یا مهاجم مسکن گزین شده اند و چرا در این مدت طولانی این قوم نتوانسته اند که با شهروندان بومی این سرزمین زندگی

مسالمت آمیز را تجربه نمایند.

براساس اسناد دست داشته ابوریحان بیرونی 5 دسامبر 973 - 13 دسامبر 1048 میلادی دانشمند و هند شناس تاجیک تبار ایرانی در کتاب "تحقیق مالهند" خود مینویسد که: قبایل افغان در غرب هندوستان، در کرانه های شرقی کوههای سلیمان واقع در پاکستان امروزی، خانه بدوش می زیستند. به قول تاریخ سلطانی(6) افغانها برای اولین بار به اجازه معین الدین شاهرخ تیموری (1404 - 1447) میلادی چهارمین پسر تیمور گورکانی، شاه ایران وقت، در میانه آخر قرن 15 میلادی، از کرانه های کوه سلیمان واقع در پاکستان امروزی مهاجرت کردند و در حومه شهر پشاور هندوستان غربی ساکن شدند و از آنجا به مرور زمان - در فرآیند زیاده از دوصد سال از کشور هندوستان کوچیدند و به سوی سرزمین های پُر برکت خراسان مهاجرت کردند و سرانجام بتاريخ 1747 میلادی به قیادت احمدخان درانی ملتانی افغان و به تحریک کمپانی هند شرقی بریتانیا: (East British The Company India) به ایران شرقی یا خراسان یورش آوردند. در این یورش افغانها موفق شدند که جغرافیایی سیاسی کوچکی را از بدنه شرقی سرزمین ایران بزرگ ببرند و بعد ها اسمش را بنام تبار خویش کشور افغان یا افغانستان گذاشتند.

پس ما فارسی زبانان (تاجیکها، هزاره ها و ازبکها) با آموزش از تاریخ سیاسی نیاکان - در مورد سرنوشت آینده مردم و میهن خویش عاقلانه و دوراندیشانه فکر می کنیم. زیرا تداوم زندگی در یک کشور با چنین قوم و با چنان تفاوت های تاریخی و هویتی، تخالف دو زبان و دو فرهنگ ستیزه جو جز درد سر، جنگ و دهشت، قتل و خونریزی که تا کنون شاهد عینی آن هستیم چیزی دیگر سهم ما نمی رسد.

یگانه راه بیرون رفت از این همه جنگ، درد، غم و ناله، راه خود را از این گروه و قوم جدا کردن است. باید کشور خود را بنام خراسان مستقل تأسیس کنیم و زندگی آرام، پُر از مهر و دوستی، آزادی و همزیستی را به تک تک شهروندان کشور مستقل خود مان مساعد گردانیم و باورمندیم که در چنین شرایط امن میتوانیم مناسبات خوب سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با تمام کشورهای جهان اعم از: آمریکا، انگلیستان، اتحادیه اروپا (جرمنی، فرانسه...)، روسیه، چین، ترکیه، پاکستان، هندوستان، تاجیکستان، ازبکستان، ایران، عربستان سعودی، قطر... و غیره را ایجاد و برقرار نماییم و تا بتوانیم در فضای امن در پیوند دوستانه و سیاسی با کشور های پیشرفته صنعتی، زمینه قانونمند استخراج منابع زیرزمینی را جهت بنای زیرساخت های جامعه مدنی در کشور مستقل خراسان ایجاد نماییم.

دیگر وقت آن فرا رسیده که مردم ما، با اراده و خواست خویش سرنوشت آینده سیاسی خود را بدست خود تغییر دهند. ابراز وجود نمایند و راهبرد سیاسی بیرون رفت از ستم ملی، انگیزه جنگ و جدال میان اقوام متخاصم این کشور را عقلانی مورد بررسی قرار دهند. با نیت پاک و راستین، نیرومند و استوار کشور خود را بنام خراسان مستقل و آزاد در جغرافیای سیاسی شمال کشور که شامل 24 استان: (بدخشان، نورستان، کاپیسا، پروان، کابل، لوگر، وردک، غزنی، بامیان، دایکندی، غور، فراه، زرنج، هرات، بادغیس، فاریاب، سرپل، جوزجان، بلخ، سمنگان، بغلان، قندوز، پنجشیر و تخار) می شود عملاً تشکیل دهند و راه استقلال و خودفرمانی ملی را انتخاب نمایند. همچنان اقوام پشتون نیز می توانند با حسن نیت کشور خود را در جغرافیای سیاسی جنوب زیر نام افغانستان مستقل که شامل 10 استان: (کنر، ننگرهار، لغمان، پکتیکا، خوست، پکتیا، زابل، ارزگان، قندهار و هلمند) می شود عملاً تشکیل دهند.

زیاده از دو و نیم سده می گذرد که در افغانستان این مشکل وجود دارد که اقوام مختلف غیر افغان با اینهمه که اکثریت مطلق نفوس کل کشور را تشکیل می دهند مگر پیوسته زیرستم و تهدید حاکمیت دولتی ناسیونالیسم افغان قرار داشته و دارند.

ما با بینش عقلانی به چنین وضع بد شگون، شوم و نامبارک خاتمه می دهیم، افغانها می توانند کار و زندگی خود را در جنوب انجام دهند، فارسی زبانها کار و زندگی خود را در شمال انجام می دهند. هیچ دلیلی برای درگیری و جنگ وجود ندارد. افغانستان تنها یک ایده است نه یک دین.

ما مجبور نیستیم که در یک قلمرو با اقوام افغان که تفاوت های ژرف فرهنگی و زبانی و تاریخی با ما دارند، یکجا و یکسان زندگی کنیم.

نخیر هرگز نه! ما می توانیم در هر زمان از هم جدا شویم. مگر پیوند سیاسی دو کشور می تواند با یکدیگر دوستانه باشد، اما لازم نیست که در یک کشور باشیم. هرکس در کشور مستقل خود حقوق خود را دریافت می کند! تحقق این راهکار می تواند شهروندان هر دو کشور مستقل را راضی سازد.

تاریخ بشری تایید می کند که اشتراک هویت فرهنگی و زبانی همچو نماد شهروندی، نقش سازنده در همبستگی و همزیستی، باهم بودن و پهلوی هم بودن مردم را در یک جامعه بازی می کند. گروه ها و اقوامی که در یک جامعه دارای فرهنگ و زبان مختلف هستند، در تخالف با یکدیگر قرار دارند و نمی توانند در یک کشور زندگی آرامی داشته باشند. یک کشور همبسته با یک دستورالعمل و یک فرهنگ و زبان عمل می کند. این فرهنگ و زبان باید از خود مردم ناشی شود و تحمیل نگردد.

تاریخ شاهد است که یک کشور با دو زبان رسمی کار نمی کند. هرکس می تواند در خانه به زبان خود صحبت کند، اما در سطح کل کشور بخشهای اقتصاد و فرهنگ و سیاست در زندگی عمومی و روزمره، در رسانه ها، تلویزیون و رادیو و غیره فقط یک زبان رسمی سراسری جاری باشد. هیچ نمونه ای در جهان وجود ندارد که از موفقیت تطبیق سیاست دوزبانه در یک کشور حکایت مثبت داشته باشد. زیرا هرزبان قایم بذات خود است و ترکیب آن با ذات زبان دیگر غیر قابل تلفیق است. بناً باید آنها از هم جدا رشد و تکامل خویش را استمرار بخشند. این تجربه تاریخی در کشور ما نیز قابل تطبیق است و مردمان هر دو کشور (خراسان مستقل) و (افغانستان مستقل) در فضای دوستی می توانند زندگی فرهنگی و زبانی خود را در کشورهای خود به اجرا گذارند.

چرایی انگیزه جدایی مملکت ما به "کشور مستقل خراسان" و "کشور مستقل افغانستان" بقرار ذیل است:

اکثریت مردم جنوب و جنوب شرق را اقوام افغان و برخی تاجیکها تشکیل می دهند که همه به زبان پشتو تکلم می نمایند. اما اکثریت مردم شمال، شمال شرق، غرب، جنوب غرب و استانهای مرکزی کشور را اقوام (ازبکها، هزاره ها و تاجیکها و برخی پشتونها) تشکیل می دهند که همه به زبان فارسی تکلم می نمایند.

برخی از تفاوت های ریشه دانی و فرهنگی میان فارسی زبانان خراسانی (ازبکها و هزاره ها و تاجیکها) و پشتوزبانان افغانی، بقرار ذیل اند:

– فارسی زبانها خواستار نظام سیاسی پارلمانی مردمسالار و تعادل حقوق شهروندی هستند.

– افغانها خواستار نظام تک قومی متمرکز افغانی می باشند.

- فارسی زبانها خواستار عدالت اجتماعی، همبستگی ملی، آزادی و صلح هستند.
- افغانها به تعادل حقوق شهروندی ارج نمی گذارند، واژه عدالت اجتماعی، همبستگی ملی، آزادی و صلح نزد ایشان بی ارزشترین اصل است.

- در فرهنگ فارسی زبانها کرامت و نجابت انسان از ارزش والایی برخوردار است.
- امادر فرهنگ افغانها اساساً هیچ سخنی از کرامت و نجابت انسانها بیان نشده است.

- در قاموس فارسی زبانان واژه پاکیزه مادر به مفهوم نماد مهربانی، انسانیت، دوستی و راستی تفسیر و تعبیر می شود.
- اما در قاموس افغانها چنین چیزی تاکنون تعریف نشده است.

- فارسی زبانان مردمان متمدن، تکامل پسند و فرگشت پذیر اند.
- اما افغان ها با تمدن جنگی هستند و با فرگشت و تکامل گرایی دشمنی تاریخی دارند.

- فارسی زبانان صلح خواه، مهرورز، میهن دوست و انسانگرا و حق شناس هستند.
- افغانان نزدیک به گل به واژگان صلح، میهن دوستی و انسانگرایی و حق شناسی علاقه ای ندارند.

- فارسی زبانان همسنگی حقوقی زن و مرد را در قانون اساسی کشور خواهانند.
- افغانها به حقوق مساوی میان زن و مرد اعتقاد ندارند و زن را به مثابه ملکیت شخصی خود می پندارند.

- فارسی زبانان، نقش زنان را در انجام کار و امور اجتماعی جامعه و خانواده به رسمیت می شناسند.

- افغانها، نقش زنان در کار و امور اجتماعی جامعه و خانواده را به رسمیت نمی شناسند.

- فارسی زبانان در رعایت امور شخصی و اجتماعی جامعه متعهد به شناخت حقوق شهروندی اند.
- افغانها پیوسته ناقض رعایت امور شخصی و اجتماعی جامعه بوده و کدام تعهدی به شناخت حقوق شهروندی ندارند.

این و ده ها الگوی دیگری از این دست وجود دارد که تفاوت های ژرف فرهنگی و زبانی فارسی زبانان را از فرهنگ و زبان افغانها متمایز می سازد. همین تفاوت های عمیق فرهنگی و زبانی است که راه زندگی و همزیستی ما را از هم جدا می سازد.

بخش دوم - عامل سیاسی لزوم تشکیل کشور مستقل خراسان؛

در فرآیند 275 سالی که از حاکمیت تک قومی ناسیونالیسم افغان در سرزمین ما می گذرد این قوم نتوانست یک نظام منتخب و مردم شمول را ایجاد نماید. شاهان و حاکمان و رهبران سیاسی افغان در زیاده از دونیم سده اخیر به کمک مستقیم کشور های بیگانه در کشور ما حکمروایی کردند. با تأسف که هیچگاه اهداف سیاسی آنها را تأمین صلح و امنیت، آزادی، استقلال و همبستگی شهروندی تشکیل

نداده است. بلکه پیوسته سیاست جنگ و جنایت را پیش برده اند و جامعه را در ترس و وحشت نگهداشته اند و از این طریق اهداف سیاسی خویش را که شامل منهدم کردن نیروی انسانی شهروندان غیر افغان، تضعیف زبان فارسی و نابودی همه ارزشهای فرهنگ باستانی این سرزمین بوده، به منصفه اجرا قرار داده اند.

بگونه نمونه: دولت های نامشروع دوره گذشته و حال طالبان، حامد کرزی و اشرف غنی را مورد بررسی قرار می دهیم:

در هر سه دوره حاکمیت سیاسی افغانها، جنگهای پلان شده، به اشکال مختلف بالای مردم تحمیل گردید. به بهانه وجود مستدام جنگ و ناامنی در کشور آگاهانه از تشکیل نظام مشروع و مردمسالار جلوگیری بعمل آمد. از تحقق رویکرد حق متعادل مشارکت در حاکمیت سیاسی خبری نشد. سه بار انتخابات ریاست جمهوری و چهار مرتبه انتخابات مجلس نمایندگان با تقلب شرم آور و آشکار از طرف رژیم حامد کرزی و اشرف غنی احمدزی صورت گرفت. قانون اساسی مبتنی بر تعادل حقوق شهروندی که ضامن آزادی، سعادت و خوشبختی مردم باشد بر بنیاد ارزشهای جامعه مدنی تدوین و تسجیل نگردید. امنیت و ثبات تقویت و تحکیم نیافت. سیاست مرموز قتل عام مردم و ترور های زنجیره ای رهبران ملیتهای غیر افغان تحت ستم، بگونه های مختلف در سراسر کشور پیش برده شد.

بگونه نمونه: قتل پلان شده احمدشاه مسعود تاجیک، قتل برنامه ریزی شده علی مزاری هزاره، قتل برهان الدین ربانی تاجیک، فوت مرموز فهیم قسیم تاجیک، قتل جنرال داوود تاجیک، قتل جنرال شاه جهان نوری تاجیک، قتل جنرال عبدالرحمان سید خیلی تاجیک، قتل فرمانده جبهه پنجشیر بلول بهیج تاجیک و ده ها فرزندان صدیق و مدافع دیگر این کشور بوسیله طالبان افغان و به همکاری مستقیم و غیر مستقیم رژیم حامد کرزی و اشرف غنی احمدزی و آی اس آی پاکستان کشته و نابود گردیده اند. از سوی دیگر رژیم تک قومی افغان بیکاری را تشدید بخشید و تأمینات اجتماعی برای مردم را آگاهانه مسدود ساخت. تا این بیکاری، فقر و بی خانگی مردم بیچاره را کمر شکن نماید. رسانه ها و تلویزیونها زیر کنترل مستقیم رژیم کابل قرار داشت. صنایع دستی و صنایع ثقیله و ایجاد فابریکات تولیدی و سیاست خود کفایی ملی جزو برنامه های سازندگی دولت نبود. دولت از برنامه ساخت راه آهن و وصل 34 استان با همدیگر امتناع ورزید. از آسفالت کردن و ایجاد خیابانها و شاهراه ها در سراسر کشور جلوگیری بعمل آمد و مشکل برقی شدن کشور منحصراً یک راهکار حیاتی جامعه مورد توجه جدی قرار نگرفت... و غیره.

چرا با اینهمه امکانات دست داشته دولت کابل دست به چنین اقدامات سازنده برای ایجاد یک زندگی نوین نکرد.

زیرا هر اقدام سازندگی که انجامش به آسودگی مردم، ترقی و تکامل و ثبات جامعه منتهی گردد، با فرهنگ افغانها سازگاری ندارد.

چونکه با استقرار جامعه مدنی و مردم سالار و با تأمین امنیت، صلح و آزادی؛ فرآیند نابودی فرهنگ سنت گرای افغان و حاکمیت سیاسی تک قومی آنها فرومی ریزد.

بخش سوم - عامل اجتماعی ناگزیری تشکیل کشور مستقل خراسان؛

با اتکاء به صدها اعمال زشت و ضد اخلاقی و انسانی حاکمیت ناسیونالیسم افغان، ما شهروندان فارسی زبان خراسانی دیگر نمی توانیم با افغانهای پشتو زبان در یک جغرافیای سیاسی زندگی مشترک داشته باشیم.

زیرا تاریخ گواهی می دهد که رهبران افغان کاذب و بد نیت و بیگانه پرست هستند. کارکرد ها و برنامه های سیاسی آنها علیه ملیتهای غیر افغان پیوسته جنایت می آفریند. قتل های زنجیره ای رهبران تاجیک و هزاره و ازبک در سه دهه اخیر که در فوق ذکر شد، گواه ادعای ما است.

تاریخ میرهن است که فارسی زبانان و افغان ها در چهارده سال قیام استقلال خواهی (1978-1992) مشترکاً علیه نیروهای اتحاد جماهیر شوروی سابق جنگیدند. مردم به این فکر می کردند که پس از پیروزی در جنگ و اخراج ارتش شوروی از کشور، بیدرنگ صلح و آرامش در جامعه برقرار می شود.

اما دیده شد که مفهوم و درونمایه جنگ نزد رهبران افغان مبارزه برای بیرون کشیدن قوای شوروی ها نبود، اگر می بود باسرنگونی رژیم نجیب الله و تشکیل حکومت مجاهدین، جنگ در کشور تمام می شد، که نشد.

برخلاف گلبدین حکمتیار به نمایندگی از قوم افغان جنگ شدید را مقابل حکومت ربانی تاجیک تبار آغاز کرد که در آن شکست خورد. با شکست گلبدین در میدان جنگ، رهبران افغان از سراسر جهان: ظاهرشاه از ایتالیا، زلمی خلیلزاد، حامد کرزی، اشرف غنی احمدزی و دیگران از آمریکا... برای سرنگونی دولت تاجیکان دست بکار شدند، و گروه طالبان را به رهبری مستقیم پاکستان در سال 1994 تأسیس کردند. از آن زمان تاکنون نزدیک به سه دهه می شود که گروه طالبان برای استقرار سیاسی حاکمیت افغانها در کشور ما، قتل عام مردم بومی و غیر افغان را براه انداخته اند و جنایت می آفرینند.

از کردار و رفتار و نیت رهبران افغانها معلوم می شود که با سایر ملیتهای غیرافغان صلح و آشتی برابری و برادری ندارند. از یورش دشمنانه ای اخیر طالبان به استان پنجشیر و اندرابها قتل عام مردم ملکی و به رگبار بستن ده ها جوان غیر مسلح و کسبه کار، دانسته شد که این قماش مردم هنوز در دایره توحش و بربریت قرار دارند. ما دیگر با این گونه مردم آدمکش بی مروت بدور از کرامت و نجابت انسانی کاری نداریم. زیرا راهبرد اساسی حاکمان و رهبران افغانها در فرآیند تاریخ حکمروایی ایشان تنها نابودی هویت تاریخی و زبانی و فرهنگی نیاکان ما می باشد. پس ما رسالت داریم که جلوی این کار ضد انسانی آنها را بگیریم و کشور مستقل خراسان خود را تشکیل بدهیم. آغاز زندگی سیاسی افغانها در سرزمین خراسان - افغانستان، مقدمه بدبختی، جنگ و جنایت، اندوه و ترس و سرگشتگی، قتل و کشتار، بیکاری و گرسنگی، دربدری، بینوایی و پسماندگی مردم ما می باشد که از (1747 میلادی) آغاز شده و تا امروز به بدترین شکل آن ادامه دارد.

چند نمونه دیگری از تاریخ ستم و جنایت حاکمان افغان را در فرآیند 120 سال اخیر مورد بررسی می گیریم:

امیر عبدالرحمان (1880 - 1901 میلادی) افغان با پذیرش اهداف سیاسی بریتانیا اداره کابل را در دست گرفت. او با استفاده از این موقعیت سیاسی، برای تحکیم حاکمیت ناسیونالیسم افغانها دست به سرکوب جنبش های آزادی بخش تاجیکها و هزاره ها و ازبکها در سراسر کشور زد. امیر عبدالرحمان افغان دستور قتل تمام هزاره ها را صادر کرد و نزدیک به 402 هزار خانواده مردمان هزاره را بین سالهای 1893 تا 1900 گشت. (7)

بدون شک هزاره جات را با تمام منابع اقتصادی، انسانی و فرهنگی آن نابود و تاراج کرد و بیشترین ساحات و زمینهای های حاصل خیز آن مردم که جمعیت بزرگی از تاجیکان بامیان و هزاره ها بودند

بوسیله لشکریان امیر عبدالرحمان افغان به خاک و خون کشانیده و تصاحب و غصب و غارت گردید. علاوه بر قتل و شکنجه مردان لشکری و غیر لشکری، بر زنان و کودکان هم ابقا نمی نمودند و ناموس زنان و دختران را با کمال بیباکی مورد تجاوز قرار می دادند، در هر منطقه که لشکریان دولت داخل می شد، پس از کشتار مردان، پسران و دختران و حتی زنان جوان را اسیر می ساختند و بعنوان غلام و کنیز در شهر ها به فروش می رسانیدند.

امیر عبدالرحمان افغان از سرزدن، قتل و شکنجه و آزار جانی و مالی مردم هزاره بسنده نکرد و به نحو خیلی زیرکانه و مزورانه، زمینه های تحدید روحی و روانی یعنی برده سازی مردم سر بلند و با غرور هزاره را مساعد ساخت و این هدف را از طریق ایجاد شرایط رقت بار فقر اجباری بالای مردم و مزدوری خانگی به اجرا گذاشت و بدین مناسبت با سوء نیت ولی آگاهانه فرمانی از طرف امیر افغان مبنی بر اینکه:

"اگر مردم هزار بخوانند زن و دختر و پسر خود را بفروشد به سجن و مهر قاضی و حاکم، هر قدر که (کارکنان دولت) می خواهند غلام و کنیز خریده، ده یک بهای آن را محصول بدولت بدهند." (8) قرار سنجش نماینده دولت انگلیس از ماه جولای 1892 تا جون 1894 میلادی در حدود (9 هزار) نفر هزاره بطور کنیز و غلام در بازار کابل در محل بیع و شری (خریدن و فروش) قرار گرفتند. (9) با استناد سندی که از طریق قاضی محکمه قندهار به مرکز (کابل) اطلاع داده شده بود تذکر رفته که: "به تعداد (46666 نفر) چهل و شش هزار و ششصد و شصت و شش زن و دختر و پسر هزاره به فروش رسیدند و پولهای آن را غرض تقویه دستگاه حاکمیت به خزانه دولت تحویل میگردد." (10) با کوچاندن جبری مردم هزاره از مناطق زیست شان ارزگان و جاغوری به مشهد در ایران و کویته در بلوچستان، امیر عبدالرحمان ملک و زمین و دارایی آنها را غصب نمود و با استفاده از سیاست تبار منشی تک محوری طبق فرمان علیحده "دوازده هزار خانوار درانی و چهار هزار خانوار غلجایی را به ارزگان کوچ داد و زمین های را که قبلاً ملک هزاره ها بود به آنها بخشید." (11)

با تأسف این سیاست ستمگستر غیر انسانی ناسیونالیسم افغان امروز بوسیله رهبران قبیله حامد کرزی و اشرف غنی احمدزی با افتخار ددمنشانه علیه مردم بومی و آزاد اندیش و صلح خواه این سرزمین وحشیانه پیشبرده می شود.

دست آورد سیزده ساله حاکمیت سیاسی رژیم افغانی حامد کرزی: براساس آمار داده شده نماینده ملل متحد در کابل، ارقام تلفات مردم ملکی و نظامی جمعاً به یکصد و ده هزار و سیصد نفر کشته و یک صد و هفده هزار و هشت صد نفر زخمی و یک میلیون نفر شهروند کشور معتاد به مواد مخدر شده اند.

همچنان براساس اعتراف خود رئیس جمهور اشرف غنی تنها میزان تلفات سربازان اردو در جریان هفت سال حاکمیت وی به هفتاد هزار نفر کشته رسیده بود. اما در این هفت سال بکدام کمیت شهروندان ملکی این سرزمین کشته و یا زخمی شده اند هنوز ارقام دقیق معلوم نیست. باید گفت که مناسبت سیاسی گروه تروریستی طالبان افغان با حاکمیت سیاسی کابل برهبری حامد کرزی و اشرف غنی در بیست سال اخیر مانند دو روی یک سکه بوده و کار مشترک سیاسی و نظامی خویش را برای تداوم و استقرار حاکمیت تک قومی ناسیونالیسم افغان پیشبرده اند. همچنان حامد کرزی و اشرف غنی احمدزی در این مدت سربازان جوان تاجیک و هزاره و ازبک را به بهانه دفاع از دولت کابل به هلمند و قندهار و سایر ولایات افغان نشین اعزام می کردند و در آن ولایات با ترفند های ریاکارانه دولتی خویش همه جوانان فارسی زبان را بوسیله طالبان افغان برادران خونی کرزی و احمدزی بقتل می رساندند. این روند بدون وقفه جریان داشت که مسبب قتل

صدها هزار انسان بی گناه غیر افغان گردیده است.

امروز که طالب بر سر قدرت است دستگاه کشتار حاکمیت ناسیونالیسم افغان زیر نام امارت اسلامی طالبان همچو گذشته باشمشیر ریا مردم بومی این سرزمین را گردن می برند و مردمان جوان ملکی غیر افغان را در کابل و ولایات خانه بخانه تلاشی می کنند و به بهانه های مختلف آنها را تاسرحد مرگ شکنجه می نمایند و نابود می کنند. از آموزش و پرورش خبری نیست، مکاتب را بروی دختران بسته اند، زنان مشغول را اجازه رفتن به کار نمی دهند، خواهران و مادران را در حصار های بسته خانه زندانی کرده اند. فقر و بدبختی، بیکاری و دربدری و ستم ملی را تشدید بخشیده اند. بنأ پس از این: راه ما جدا، زبان ما جدا، فرهنگ ما جدا، کشور ما جدا، زندگی ما جدا، درفش ملی ما جدا، نشان ملی ما جدا، سرود ملی ما جدا، در یک کلمه جغرافیایی سیاسی ما جدا و زندگی مشترک شهروندان متعادل حقوق ما جدا خواهد بود.

بخش چهارم - ارزشهای ملی کشور مستقل خراسان؛

ارزشهای ملی کشور مستقل خراسان: شامل نام کشور، نوع حکومت و نظام سیاسی، درفش ملی، نشان ملی، سرود ملی، زبان تفاهم ملی و پرچم مقاومت ملی می باشد.

اول - نام کشور: خراسان؛

کشور نو تشکیل خراسان، کشوری است کوهستانی محاط بخشکه بوده و دارای 24 استان می باشد و از سمت شمال با تاجیکستان (1357 کیلومتر) و با ازبکستان (144 کیلومتر) و با ترکمنستان (804 کیلومتر) و از سمت غرب با ایران (921 کیلومتر) و از سمت شرق با چین (91 کیلومتر)، از سمت شرق و جنوب غرب با پاکستان حدود (550 کیلومتر)، از سمت جنوب و جنوب شرق با افغانستان حدود 1700 کیلومتر و از سمت جنوب غرب 150 کیلومتر با پاکستان مرز مشترک دارد.

دوم - نوع حکومت: جمهوری فدرال خراسان؛

جمهوری فدرال خراسان دارای نظام سیاسی پارلمانی می باشد که شامل: مجلس نمایندگان و مجلس سنا می شود. نام بین المللی آن روی نقشه خراسان، کشوری در قاره آسیای مرکزی، پایتخت آن بلخ باستان است.

بلخ یا باختر کهن ترین شهر تاریخی جهان است که پیشینه آن به هزاران سال قبل از میلاد برمی گردد و پایتخت نخستین سلسله پادشاهی پیشدادیان (کیومرس، جمشید، هوشنگ و تهمورس) بلخ بوده است. شهر بلخ در قرون میانه، یکی از استانهای مشهور خراسان بزرگ بود. بلخ در فرآیند تاریخ پیوسته کانون علم و معرفت و فرهنگ بوده و نقش سازنده در رشد و گسترش زبان و ادبیات فارسی داشته است.

سوم - درفش ملی خراسان؛

"درفش ملی خراسان" همان درفش کاویانی است. درفش کاویانی نماد مقاومت و خود ایستایی ملی نیز نامیده می شد و در متون تاریخی سرزمین ما اشاره به قیام آزادی بخش "کاوه آهنگر" علیه سرنگونی فرمانروایی ضحاک خونخوار بیگانه و بر تخت شاهی نشاندن فریدون پادشاه کیانیان بلخ باستان (اجداد تاجیکان، پارسها و گُردها) بر می گردد و دارای سه رنگ شامل رنگ های بنفش، سُرخ و زرد است.

چهارم - نشان ملی خراسان؛

پوشش نشان ملی خراسان نمایش یک شهباز به سه رنگ است "شهبازکشور مستقل خراسان" که بسوی بی انتهای آزادی در پرواز قرار دارد.

پنجم - سرود ملی خراسان؛

خراسانم ای مام خورشید امید و باور
تناور درخت شگفته به دامن خاور

فروغ روان نیاکان

چراغ فروزنده دادگستر

تو نام آوران را سپهر برینی

تو انگشتر خاوران را نگینی

تو فر دلیران آزاده کیشی

تو آزادگان را دیار گزینی

تو میراث فرخنده روزگاری

تو فرهنگ فرخ تو مهر آفرینی

خراسان زمینم

خراسان زمانم

دیاران پاینده باستانم

خوشا دره و دشت و دریای تو

خوشا دامن کوهساران زیبای تو

خوشا کوه بابا خوشا مام آمو

خوشا هیرمند و هریوای تو

خوشا هندوکوهان، چکاد بلندت

خوشا اوج بالنده بام دنیای تو

خراسان زمینم

کوهستان دیارم

دیار بزرگان پرافتخارم

به آزادی و داد و دانش

فروزنده بادا زمین و زمانت

شکوهنده بادا به وارسته گی ها

بلندای بشکوه نام و نشانت

فرازنده بادا و نستوه و پایا

سرسرفراز همه مردمانت

همیشه شگوفان

همیشه خروشان

دیاران خورشید خاور

خراسان خراسان خراسان!

ششم - زبان رسمی کشور مستقل خراسان: فارسی؛

زبان پارسی، زبان اول عرفان جهان، زبان دوم جهان اسلام، دومین زبان کلاسیک جهان پس از زبان یونانی، زبان دانشی حوزه تمدنی آسیا و قاره کهن در فرآیند چندین هزار سال بوده و هست. زبان فارسی از زمان کوروش بزرگ - 559 قبل از میلاد (جد اعلی تاجیکان، پارسها و گردها) مؤسس شاهنشاهی هخامنشی ها تا به امروز در جغرافیایی سیاسی کشورهای مختلفه جهان از جمله: پاکستان، هند، چین، خراسان - افغانستان، تاجیکستان، ازبیکستان، قرغزستان، قزاقستان، ترکمنستان، عمان، امارات متحده عربی، ایران، جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، روسیه، ترکیه، قبرس، بلغارستان، یونان، مقدونیه شمالی، آلبانی، اوکراین، رومانی، مولداوی، عراق، کویت، عربستان سعودی، اردن، سوریه، لبنان، فلسطین، اسرائیل، مصر، لیبی، سودان، اتیوپی، اریتره... فرمانروایی فرهنگی و سیاسی داشته است.

همچنان زبان پارسی در فرآیند 2580 سال موجودیت دانشورانه اش به مثابه بستر معرفتی علوم: الهیات - خدانشناسی و وحدت وجود، معرفت دینی و مذهبی، صرف و نحو و کلام، فلسفه، اقتصاد، شعر و ادبیات، موسیقی و هنر، عرفان، الجبر، فیزیک، اخترشناسی، زیست شناسی، دانش پزشکی، علوم اجتماعی و انسانی، فلسفه علم، تاریخ، جغرافیا، اخلاق، شیمی، روانشناسی، انسانشناسی فرهنگی، علوم کاربردی، علوم سیاسی... و غیره در خدمت جهان بشریت قرار گرفته است. اکنون زبان فارسی در کشورهای، فارسی زبان مانند ایران کنونی، خراسان - افغانستان، تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان و برخی شهرهای مختلف کشورهای هندوستان، پاکستان، سین کیانگ چین، قرقیزستان، قزاقستان، دگستان، روسیه، آذربایجان، اوکراین، آمریکا، آلمان، فرانسه، انگلیستان، دنمارک، هالند، سویدن، ناروی، فنلند، ترکیه، یونان، ایتالیا... بمثابة زبان تفاهم ملی و همبستگی و همآیشتی شهروندی نقش سازنده دانشی و اجتماعی خویش را در میان انجمن فارسی زبانان مقیم این کشورها ایفا می نماید.

هفتم - پرچم مقاومت ملی، مشعل آزادی کشور مستقل خراسان؛

نویسنده : دکتر بصیر کامجو

منابع و مأخذ:

1. MacKenzie, David Niel (1998), "Ērān, Ērānšahr", Encyclopedia Iranica, vol. 8, Costa Mesa: Mazda, p. 534.
2. of God's friends: lives and sayings of Sufis Farid ad-Din 'Attār's Memorial Classics of Western spirituality. Paul Losensky. Paulist Press, 2009. ISBN 0-8091-4573-1 pp.13
3. "Khorasan". Encyclopaedia Britannica Online. Retrieved 2011-11-21.
4. لست سرشماری نفوس جمهوری اسلامی افغانستان که در سالهای 1396 (2018) صورت گرفته

- بود .
- این نفوس شماری توسط سازمان های معتبر جهانی با همکاری اداره ثبت و احوال نفوس جمهوری اسلامی افغانستان صورت گرفته.
5. یک - لست سرشماری نفوس جمهوری اسلامی افغانستان که در سالهای 1396 (2018) صورت گرفته بود .
- این نفوس شماری توسط سازمان های معتبر جهانی با همکاری اداره ثبت و احوال نفوس جمهوری اسلامی افغانستان صورت گرفته.
6. سلطان محمد بارکزایی، تاریخ سلطانی، چاپ بمبئی، به نقل از افغانستان در پنج قرن اخیر، ج1، ص4 .
7. کاتب، فیض محمد. سراج التواریخ (1913). 1، 2 و 3 . مطبعه دارالسلطنته. کابل.
8. افغانستان سالهای (1880 - 1896 م.)، مؤلف: حسن کاکر، چاپ کابل: 1971 م، ص 72. و یا افغانستان در پنج قرن اخیر، مؤلف: محمد صدیق فرهنگ، ص 403.
9. افغانستان سالهای (1880 - 1896 م.)، مؤلف: حسن کاکر، چاپ کابل: 1971 م، ص 174.
10. رجوع شود به کتاب: «صحنه های خونینی از: تاریخ تشیع در افغانستان از سال 1250 تا 1320 ق.»، مؤلف: حسین علی یزدانی (حاج کاظم).
11. سراج التواریخ، نویسنده میرزا فیض محمد کاتب، ج 3، ص 779.